

تأثیر و اهمیت فرهنگ در مکاتب نئوکلاسیک و نهادگرایی جدید

نوع مقاله: پژوهشی

^۱ زهرا خیری دوست لنگروodi

^۲ فرشاد مؤمنی

^۳ امیر خادم علیزاده

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۶

چکیده

فهم فراپند تحول اقتصادی مستلزم ارائه تحلیل‌های جامع و واقع‌گرایانه در خصوص پدیده‌های اقتصادی و در نظر داشتن پیچیدگی‌های رفتار انسان و جامعه انسانی، یعنی فهم نهادها است. در این راستا مقاله حاضر با روشی اسنادی و با رویکردی تطبیقی به مقایسه دو مکتب نئوکلاسیک و نهادگرایی جدید در فهم و مدل‌سازی یکی از این پیچیدگی‌ها، یعنی نهادهای غیررسمی (فرهنگ) می‌پردازد. دیونگ (۱۳۹۰) معتقد است فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان منبعی برای ترجیحات یا محدودیت‌ها مدل‌سازی شده است که از آن به عنوان مدل نئوکلاسیکی فرهنگ یاد می‌شود. وی معتقد است نهادگرایان فرهنگ را به مثابه محدودیت‌ها لحاظ کرده‌اند. مقاله حاضر بار د نظر دیونگ اشکالات روش‌شناسی چون برونزا بودن ترجیحات و فرض عقلانیت کامل را به مدل نئوکلاسیکی فرهنگ وارد می‌کند. همچنین این مقاله با مطالعه دیدگاه‌های نهادگرایان جدید و استخراج دیدگاه آنها در ارتباط فرهنگ و اقتصاد، اولاً به تفکیک مطالعات در سطوح خرد و توسعه می‌پردازد، در ثانی با استخراج مباحث مربوط به فرهنگ از دیدگاه‌های داگلاس نورث مدلی مفهومی برای آن ارائه می‌کند، در ثالث اثبات می‌کند که علی‌رغم تمایزات ظاهری، می‌توان رویکرد واحدی میان پیروان مکتب نهادگرایی جدید مشاهده نمود و درنهایت نقاط قوت مکتب نهادی جدید را در حل مشکلات مدل نئوکلاسیکی و فهم بهتر تحولات اقتصادی می‌کند. همچنین این مقاله به مقایسه دو مکتب می‌پردازد. مهم‌ترین تفاوت آن است که فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک یک عامل برونزاست ولی در اقتصاد نهادی با عنوان نهادهای غیررسمی وارد تحلیل‌ها می‌شود و لذا نقطه قوتی در ارائه تحلیل‌های بهتر است. در پایان دلالت‌های سیاست‌گذاری این دو رویکرد بیان می‌شود.

z_kh63@yahoo.com

^۱ دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی (نوسنده مسئول)

farshad.momeni@gmail.com

^۲ استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

khademalizadeh.a@gmail.com

^۳ دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

کلمات کلیدی: فرهنگ، نهادهای غیررسمی، مکتب نئوکلاسیک، مکتب نهادی جدید، تحولات اقتصادی، توسعه اقتصادی، داگلاس نورث
طبقه‌بندی Z1, B2, B52, O1, O2 : JEL

مقدمه

انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی به‌طور عام و اقتصاد به‌طور خاص از اهمیت بالایی برخوردار است. نیاز به تئوری از نیاز به توصیف و تبیین جامع از پدیده‌ها ناشی می‌شود چراکه تئوری نگرشی یکپارچه نسبت به موضوع ایجاد می‌کند. همچنین تئوری نیروی محرکه ایده‌های له و علیه خود شده و امکان گفتگو و انباشت دانایی را فراهم می‌سازد. اما از طرف دیگر تئوری دارای محدودیت‌هایی است. گزاره‌های تئوری مشروط است، چون به صورت اگر.....آنگاه می‌آید. به همین دلیل تا زمانی که آن شرایط وجود دارد حکم مزبور صادق است و اگر شرایط تغییر کند تئوری ممکن است دیگر قابل استفاده نباشد.

برخورد مطلق‌انگارانه با مکاتب و تئوری‌ها به‌جای توجه همزمان به نقاط قوت و محدودیت‌ها، منجر به آن می‌شود که تنها نقاط قوت بزرگ‌نمایی شده و محدودیتها کمربند جلوه داده شوند. مطالعات تطبیقی با جلوگیری از چنین برخوردهای مطلق‌انگارانه‌ای، نقاط قوت و ضعف را در کنار هم آشکار می‌سازد و با ایجاد شناخت بهتر، نسبت به انتخاب دیدگاه مناسب‌تر کمک شایانی می‌نماید.

در این راستا مقاله حاضر به دنبال بررسی تطبیقی دو مکتب اقتصادی «نتوکلاسیک» و «نهادی جدید» به عنوان مکاتب عمده اقتصادی است. این مقاله نوع نگاه این دو مکتب نسبت به فرهنگ و جایگاه فرهنگ در هریک از آنها را مورد واکاوی قرار می‌دهد. اهمیت مطالعه فرهنگ و رابطه آن با اقتصاد از آن جهت است که اقتصاد، فرهنگ و سایر ویژگی‌های انسانی که برای تسهیل مطالعه از یکدیگر تفکیک شده‌اند، در واقعیت از یکدیگر جدا نیستند و تحولات اقتصادی و فرهنگی اثرات متقابلی بر یکدیگر دارند که در پژوهش‌های گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال اثر فرهنگ بر رشد اقتصادی در مطالعات پتراکیس^۱ (۲۰۱۴) گالور^۲ و موآ^۳ (۲۰۰۲)، اشرف^۴ و گالور^۵ (۲۰۱۷)، دوپک^۶ و زیلیبوتو^۷ (۲۰۱۳)، رابطه فرهنگ با بازار در پژوهش‌های جینی^۸ و ویرجیل^۹ (۲۰۱۸)، اثر فرهنگ بر بازارهای مالی مقالات کوک^{۱۰} و تادس^{۱۱} (۲۰۰۶)، ژائو^{۱۲} و همکاران

¹ Petrakis

² Galor

³ Moav

⁴ Ashraf

⁵ Doepeke

⁶ Zilibotti

⁷ Ginny

⁸ virgil

⁹ Kwok

¹⁰ Tadesse

¹¹ Zhao

(۲۰۱۸)، رابطه فرهنگ و خصوصی‌سازی در مطالعات بوبکری و همکاران (۲۰۱۶) و لگ و رینی (۲۰۰۳) و رابطه فرهنگ و بهره‌وری موضوع دیگری است که در مقاله باکاس^۱ و همکاران (۲۰۲۰)، کوکس^۲ و همکاران (۱۱)، جومسکوو^۳ و میون^۴ (۲۰۱۵)، فنگ^۵ و همکاران (۲۰۱۶)، راموس^۶ و پایوا^۷ (۲۰۱۷) مورد بررسی قرار گرفته است.

از جهت تاریخی بخشی از تحولات فرهنگی مربوط به تحولات اقتصادی است: چنگ (۱۳۹۲): (۵۲-۷۲) نشان می‌دهد که فرهنگ آلمان و ژاپن چگونه با توسعه اقتصادی تغییر کرده است؛ لندر (۱۳۸۴) : (۱۶۸ و ۵۴۱-۵۴۲) نیز این تحول را برای کشورهای پرتغال، هلند نشان می‌دهد. ضمن آنکه سیاست‌های اقتصادی نه تنها بر اقتصاد، بلکه بر فرهنگ نیز مؤثر هستند. دست‌یابی به اهداف اقتصادی نیازمند اتخاذ سیاست‌های اقتصادی مناسب است؛ اما سیاست‌های اقتصادی توسط مکاتب اقتصادی پیشنهاد می‌شوند و هر مکتب اقتصادی براساس نظام ارزشی خاصی بنانهاده شده است و فرهنگ و ارزش‌های متناسب را نیز به همراه خواهد آورد. به عنوان نمونه تحقیقات نشان می‌دهد جوامعی که سال‌ها تحت رژیم‌های کمونیستی اداره می‌شدند، حتی پس از تغییر رژیم فرهنگ قبلی را حفظ نموده‌اند. با این حال تغییرات تدریجی در فرهنگ این کشورها با اجرای سیاست‌های جدید مشاهده می‌شود (ر.ک آسلینا و همکاران، ۲۰۰۷؛ خیری دوست و نصیری، ۱۳۹۴).

لذا علی‌رغم اینکه تحولات فرهنگی علت‌های بی‌شماری دارد، نمی‌توان از نقش سیاست‌های اقتصادی و تحولات اقتصادی غافل بود و اینکه ترغیب ایدئولوژیک به‌تهاهایی کافی نیست و باید با تغییراتی در سیاست و نهادها همراه شود تا رفتارهای مطلوب بتواند در درازمدت پایدار بماند، بهنحوی که به ویژگی‌های فرهنگی تبدیل شود (چنگ، ۱۳۹۲، ۶۲). آنگاه دور سازنده و مفیدی میان بین توسعه اقتصادی و ارزش‌های فرهنگی شکل خواهد گرفت. از جنبه دیگر سیاست‌های اقتصادی در اجرا تابعی از ساختار نهادی جامعه است که فرهنگ بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد. لذا تدوین و اجرای سیاست‌های اقتصادی نیازمند توجه به ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد است. فرهنگ مناسب توسعه و انتخاب برنامه‌های توسعه متناسب با فرهنگ جامعه می‌تواند توسعه اقتصادی را درزمانی کمتر و شرایطی بهتر رقم بزند. بنابراین درک بهتر ارتباط میان فرهنگ و

¹ Bakas

² Cox

³ Bjornskov

⁴ Meon

⁵ Fang

⁶ Ramos

⁷ Paiva

اقتصاد در دستیابی به اهداف سیاست‌های اقتصادی و بنابراین توسعه اقتصادی و حتی رشد اقتصادی و همچنین در ک تحولات فرهنگی ضروری است.

هدف اصلی این مقاله آن است که دیدگاه مکتب نئوکلاسیک و نهادگرای جدید را در زمینه «ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد» مورد بررسی قرار دهد. سؤال این است که آیا این مکاتب ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد را می‌پذیرند، فرهنگ در هریک از این دو مکتب چه جایگاهی دارد، از دیدگاه این مکاتب آیا ابتدا باید فرهنگ را تغییر داد تا توسعه اقتصادی حاصل شود یا فرهنگ به دنبال توسعه ایجاد می‌شود، تفاوت‌های دو مکتب در زمینه ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد در چیست. پاسخ به این سؤالات بامطالعه اسنادی و مقایسه تطبیقی دو مکتب انجام می‌شود. در این مقاله پس از تعریف فرهنگ، تاریخچه‌ای از جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد ارائه شده است. در بخش سوم و چهارم فرهنگ در دیدگاه نئوکلاسیک و نهادگرای جدید مورد واکاوی قرار گرفته است. بخش پنجم به مقایسه دو دیدگاه اختصاص دارد و در پایان نتیجه‌گیری صورت خواهد گرفت.

۱. ادبیات پژوهش

در این بخش تعریف فرهنگ از منظر اقتصاد نئوکلاسیک و نهادگرای جدید، مرور تاریخی جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد و پیشینه مطالعات صورت گرفته در زمینه فرهنگ و اقتصاد بیان می‌شود.

۱-۱. تعریف فرهنگ

توجه به فرهنگ در ادبیات اقتصادی نئوکلاسیک موضوع تازه‌ای است. با این حال می‌توان به تعاریفی از این مکتب اشاره نمود. فرناندز^۱ و Fogli^۲ (۲۰۰۷) فرهنگ را به مثابه تنوع سامان‌مند در اولویت‌ها یا باورها تعریف می‌کنند. فرناندز (۲۰۰۸) در فرهنگ پالگریو می‌گوید ویژگی‌های خاص فرهنگ تبدیل به بخشی از باورها و ترجیحات می‌شود که به راحتی نمی‌توان آنها را دور انداخت اما زمان آنها را تغییر می‌دهد. گاه ممکن است این ترجیحات به احساساتی از افراد برگردد که فاقد اصالت است. مثلاً احساس کند چیزی خطرناک است در حالی که واقعاً چنین نیست. هافستید^۳ (۲۰۰۱: ۹) آن را به عنوان «برنامه ذهن جمعی که مایه تمایز یک گروه یا طبقه از افراد از اعضای گروه دیگر می‌شود» توضیح می‌دهد. اینگلهارت (۱۹۹۷: ۱۵) فرهنگ را «سیستمی از نگرش‌ها،

¹ Fernandz

² Fogli

³ Hofstede

ارزش‌ها و دانشی می‌داند که به طور گسترده‌ای در جامعه مشترک و رایج است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود». در این تعاریف فرهنگ به عنوان منبع ترجیحات معرفی شده است. اقتصاددانان نهادگر فرهنگ را بخشی از نهادها در نظر می‌گیرند. در این صورت با مراجعت به تعریف نهاد می‌توان تعریفی از فرهنگ بدست آورد. نورث می‌گوید نهادها قواعد بازی در جامعه هستند. به عبارت دیگر محدودیت‌های ابداعی بشر هستند که تعامل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی او را شکل داده و با ارائه ساختاری برای زندگی روزمره از عدم اطمینان می‌کاهند (نورث، ۱۹۹۰: ۳ و ۱۹۹۱: ۷). وی فرهنگ را ساختار انباشتی از قواعد و هنجارهایی می‌داند که از گذشته به ارث رسیده و آینده را شکل می‌دهد. از نظر او فرهنگ متشکل از انتقال بین نسلی هنجارها، ارزش‌ها و ایده‌های است، یا مجموعه‌ای انباشتی از باورها و نهادهایی است که تداوم دارند (نورث، ۱۳۹۶: ۱۰۷-۵۶).

۲-۱. مرور تاریخی جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد

در این بخش شرحی از تحولات عمدۀ اندیشه اقتصاد با محوریت نقش ارزش‌ها، مسائل اخلاقی و فرهنگ ارائه می‌شود. علی‌رغم اینکه پیشگامان علم اقتصاد از قرون‌وسطی بر اهمیت اثر فرهنگ در اقتصاد تأکید می‌کردند (ماریدال، ۱۴۰۲-۱۴۰۳)، از زمان نگارش کتاب «ثروت و ملل» آدام اسمیت این اهمیت به تدریج کم‌رنگ‌تر شد. این کم‌رنگ‌تر شدن تدریجی، پس از مارشال – یعنی تقریباً یک قرن بعد – و با شکل‌گیری مکتب نئوکلاسیک با شدت بیشتری ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که دیگر اثری از مبانی اخلاقی در کتاب‌های جریان اصلی اقتصاد باقی نماند و اقتصاد متعارف پس از گذشت سالیان دراز، امروز نیز از فقر اخلاقی رنج می‌برد (رستم زاده و پناهی، ۱۳۹۵). اما این تنها اقتصاد رایج نبود که اندیشه‌ها را شکل می‌داد. پس از جنگ جهانی دوم روند دیگری شکل گرفت که بر اهمیت ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد تأکید داشت و روزبه روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کرد. به طور مبسوط‌تر می‌توان گفت پس از اقتصاددانان کلاسیک، دو مسیر متفاوت در اندیشه ارتباط اقتصاد و فرهنگ مشاهده می‌شود. اولین مسیر در انگلستان و با محوریت جونز و مارشال که به نزدیکی اقتصاد به علوم طبیعی و جدایی اقتصاد از علوم اخلاقی و تاریخ انجامید و «علم اقتصاد» را جایگزین «اقتصاد سیاسی» ساخت. دومین مسیر در آلمان تحت تأثیر «هرمنوتیک» و «رمانتیسم» با عقلانیت ابزاری لیبرالیسم مخالفت کرد و بر اهمیت جامعه، تقدم اهداف جمعی بر اهداف فردی و اهمیت اوضاع تاریخی و فرهنگی هر کشور تأکید ورزید (دادگر، ۱۳۸۹)؛ که در تفکر اقتصاددانان مکتب تاریخی قدیم (۱۸۴۰-۱۸۷۰) جلوه‌گر شد (ابریشمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۲). اما مکتب تاریخی گسترش چندانی نیافت و تنها اقتصاددانان مکتب «نهادگرایی قدیم» از آن پیروی کردند. تحولات اجتماعی و

آشوب‌های اقتصادی ایالات متحده در ربع آخر قرن نوزدهم موجب شد که متفکران اقتصادی آمریکایی توانایی آموزه‌های سنتی برای تحلیل اوضاع دائمًا در حال تغییر را زیر سؤال ببرند (خدم علیزاده و سلیمان زاده آیدیشه، ۱۳۹۷). باین حال مکتب اخیر نیز به علت مخالفت با جریان اصلی نتوانست جایگاه خوبی را از آن خود کند و جریان اصلی اقتصاد با مکتب نئوکلاسیک گره خورد. تحولی که در این دوران دانش اقتصاد به خود دید را می‌توان موارد زیر دانست:

(اول) روش‌شناسی جان استوارت میل با قدرت بیشتری پذیرفته شد. در عمل نیز دغدغه‌های اخلاقی از متون اقتصادی حذف شد. کارهای اثبات‌گرایان رابینز^۱ و فریدمن^۲ در زمینه‌ی روش‌شناسی تأثیرگذار بود. این تصور الایمی شد که اقتصاد با واقعیت‌ها سروکار دارد و ابزارهای لازم برای اهداف را دیگران ارائه می‌کنند (سولو، ۱۹۹۷: ۴۷). (دوم) تغییرات مهمی در نقش ریاضیات در اقتصاد صورت گرفت. دیدگاه جونزی به تدریج غالب شد و استفاده از ریاضیات در اقتصاد رشد سراسام‌آوری یافت که مقرنون با توسعه اقتصادسنجی بود و رفته‌رفته، علم اقتصاد ریاضی گونه جایگزین منطقی دانش اخلاقی اقتصاد تلقی شد. (سوم) مکتب اثبات‌گرایی، این مفهوم را که علم اقتصاد در خدمت هدف اخلاقی است، رد کرد. حتی فلسفه اخلاق، از جمله مکتب اصالت فایده که به‌طور گستردگ در این رشته موردنیزی شد، به‌وسیله اثبات‌گرایی کنار گذاشته شد (باربر^۳، ۱۹۹۷: ۹۳-۹۴؛ کرپس^۴، ۱۹۹۷: ۶۹-۶۸). در این دوران اقتصاددانان بر این نکته اتفاق نظر پیدا کردند که ادعای نظریه اقتصادی فارغ از ارزش‌ها، برای بنیان نهادن ماهیتی علمی برای این رشته امری کاملاً ضروری است (در کوپولوس^۵، ۱۹۹۷: ۲۸۶).

با این حال اواسط قرن بیستم جریان جدیدی در حال شکل‌گیری بود. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ وقایع تاریخی مانند رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم، مطالعات «توسعه» را شکل داد و در صحنۀ بین‌المللی موقعیت‌های بیشتری برای پرداختن به نگارای‌های اخلاقی فراهم شد (زو^۶ و لنیهان^۷، ۲۰۱۱) که گرایش «اخلاق و اقتصاد» را شکل داد (عنان پور و عسگری، ۱۳۹۳). نگرانی‌های اخلاقی در مورد نتیجه پژوهه‌های بزرگ در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گسترش یافت. مکتب «نهادی جدید» در این دوران شکل گرفت. نهادگرایان جدید عوامل نهادی نظیر سنت‌ها، آداب و رسوم، فرهنگ و مذهب را به دلایل مختلف دارای اهمیت می‌دانستند؛ از این‌رو مطالعات بین‌رشته‌ای از قبیل اقتصاد

¹ Robbins

² Friedman

³ Barber

⁴ Kreps

⁵ Drakopoulos

⁶ Zuo

⁷ Lenihan

اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی، انسان‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی بیولوژیکی از نظر آنها ضروری بود (هاجسون^۱، ۱۹۹۸). پیروان این مکتب تا به امروز نیز چنین هستند. تقاضات نهادگرایی جدید با نهادگرایی اولیه این است که نهادگرایی جدید به جای رد فروض نئوکلاسیک، آنها را هرچند با اصلاحات اساسی اعمال شده می‌پذیرند و بر این نکته تأکید دارند که اقتصاد نئوکلاسیک تحت شرایط نهادی ویژه‌ای عمل می‌کند. به عبارت دیگر رویکرد نهادگرایی معتقد به براندازی و حذف مکتب نئوکلاسیک نبوده و فقط آن را در تحلیل مسائل اقتصادی ناکافی می‌داند (کوز، ۱۹۹۹؛ نورث، ۱۳۷۷، ۳۷-۳۲: ۵۰-۷۰).

به دنبال تحولات یادشده و تلاش‌ها و تحقیقات متعدد اقتصاددانان و روشن شدن اهمیت توجه به فرهنگ در اقتصاد، اندیشمندان مکتب نئوکلاسیک نیز تا حدودی تغییر رویه داده و ناگزیر درب را به روی تحلیل‌های نهادی گشوده (مشهدی احمد، ۱۳۹۲) و تلاش کرده‌اند فرهنگ را در به عنوان عاملی در شکل‌گیری توابع مطلوبیت و قیود بودجه به مدل‌های خود وارد سازند. این تحولات که تا عصر حاضر ادامه یافته است، هر روز به ابعاد جدیدتری از ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد واقع می‌شود و تلاش می‌کند تحلیل‌ها و مدل‌های دقیق‌تر و بهتری را در این زمینه ارائه کند.

۲. فرهنگ در دیدگاه اقتصاددانان نئوکلاسیک

براساس مکتب نئوکلاسیک رفتار اقتصادی فرد مبتنی بر رفتار عقلایی است. براین اساس فرد ترجیحات و نیازهای خاصی دارد که تلاش می‌کند آنها را با توجه به محدودیت‌های موجود (منابع در دسترس محدود) برآورده نماید. حق انتخاب و طبقه‌بندی سلسه مراتبی نیازهایی که باید برآورده شود تحت منشور رفتار عقلایی صورت می‌پذیرد (پتراکیس، ۱۴: ۲۰۱۴). در قرن بیستم ترجیحات "داده‌شده" و از پیش تعیین شده در نظر گرفته می‌شدند و حتی اجازه تحقیق درباره چگونگی شکل‌گیری آنها داده نمی‌شد.

در رویکرد رابینز به اقتصاد اثباتی، مقایسه میان فردی رضامندی امری ذهنی تعریف، و خارج از قلمرو علم اقتصاد دانسته می‌شد (رابینز، ۱۹۳۵: ۱۰۲-۱۰۰). لذا در آثار نئوکلاسیک آن زمان هرگز نامی از اخلاق و فرهنگ برده نمی‌شد. و زمانی که تمام دغدغه‌های اخلاقی زدوده شود فقط محاسبه عقلایی باقی می‌ماند (الوی، ۱۳۸۴). اما به تدریج و با روشن شدن ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد و اهمیت چگونگی شکل‌گیری ترجیحات، اقتصاددانان نئوکلاسیک فرهنگ را به عنوان یک عامل غیر اصلی به سه روش در مدل خود وارد کردند: به عنوان منبعی برای ترجیحات؛ به عنوان یک

^۱ Hodgegon

محدودیت؛ و یا به عنوان جزء پسماند یا یک انحراف از مدل. در ادامه پس از توضیح هریک از این سه روش، تناظرات درونی مدل نئوکلاسیکی فرهنگ توضیح داده می‌شود.

روش اول که فرهنگ را به عنوان منبی برای ترجیحات در نظر می‌گیرد، در حقیقت می‌گوید تغییر در سلیقه و ترجیحات مصرف‌کنندگان بر چگونگی مصرف درآمد آنها مؤثر است که این خود به لحاظ آثاری که بر تقاضا دارد سبب تغییر در قیمت‌های نسبی می‌شود (لفت ویچ، ۱۳۸۷: ۳). اما از جنبه دیگر اقتصاد نئوکلاسیک سیستم قیمت‌ها را تا حد زیادی تعیین‌کننده این فرهنگ می‌داند. یعنی قائل به آن است که تغییر در قیمت‌های نسبی بر تقاضای کالاهای فرهنگ مؤثر است و لذا برای تصحیح الگوی مصرف باید از تغییر قیمت‌های نسبی استفاده نمود. اگر قیمت‌ها عالمی صحیحی به مصرف‌کنندگان بدهند، عقلانیت اقتصادی به تغییر در فرهنگ غلط مصرفی می‌انجامد. بنابراین در این دیدگاه فرهنگ به‌آسانی از طریق سیستم قیمت‌های نسبی تغییر می‌کند.

در مورد روش دوم که فرهنگ را به عنوان منبع محدودیت در انتخاب عقلایی فرد در نظر می‌گیرد، باید گفت تمام نظریه‌های نئوکلاسیک توافق دارند که عوامل نهادی می‌توانند بر اقتصاد تأثیر بگذارند و در کارکرد کارای نظام بازار اختلال ایجاد کنند. این عوامل به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنها که در فرهنگ جامعه و اقتصاد درون‌زا به شمار می‌روند و آنها که به‌واسطه اجرای سیاست‌های دولت ایجاد می‌شوند (هانت، ۱۳۷۶: ۳۱). آنها به پیروی از بازار و یامی^۱ (۱۹۵۷) معتقدند برخی نهادها، اعتقادها و سنت‌های معین ممکن است مانع از تخصیص کارای اقتصادی منابع در داخل کشورهای توسعه‌نیافته شود. برای مثال آنها نظام خانواده گسترشده و نظام کاست در هندوستان یا امتناع هندوها از کشتن گاو را مانع توسعه می‌بینند (هانت، ۱۳۷۶: ۳۰۷). پس از نظر آنها این فرهنگ غلط ضد توسعه باید تغییر کند. روش سوم فرهنگ را به عنوان جزء پسماند یا انحراف از مدل اقتصادی در نظر می‌گیرد. این رویکرد تلاش می‌کند تا توضیحی برای نتایجی از مدل که نمی‌تواند تفسیر شود ارائه نماید و تفاوت‌های فراوان و سامان‌مند میان نظریه و واقعیت را به عوامل غیرمنطقی مانند فرهنگ نسبت می‌دهد (دیونگ، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۶).

اما نواقص بسیاری را می‌توان در این مدل مشاهده کرد که مانع از تحلیل درست فرهنگ می‌شود. اینکه تغییرات فرهنگ را تماماً توسط نظام قیمت‌ها بدانیم ممکن نیست و با مفروضات اولیه نئوکلاسیک هم سازگار نیست؛ یعنی با این فرض که مردم باید آزاد باشند و در امورشان مداخله نشود. اینکه دولت فرهنگ صحیح مصرف را تعیین و با تغییر قیمت‌های نسبی سعی در تغییر فرهنگ مردم بکند با آزادی آنها ناسازگار است. همچنین تعیین فرهنگ و عقاید مناسب و تلاش در جهت تغییر آن به عنوان محدودیت با آزادی عقیده ناسازگار است. علاوه بر مطالب

^۱ Bauer and Yamey

پیش‌گفته مفروضات نئوکلاسیک مانند «فردگرایی روش‌شناختی»، «اثبات‌گرایی» و «تعادل» برای اساس استوار شده‌اند که رابطه‌ای میان فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد.

فردگرایی روش‌شناختی بدین معناست که پدیده‌های اجتماعی از کنش‌های افراد تشکیل شده است. یعنی افراد مستقل از اجتماع وجود دارند، اما عکس آن صادق نیست. پس می‌توان هرگونه قانون جامعه‌شناختی را براساس کنش‌های افراد تبیین نمود. کل‌های اجتماعی چیزی بیش از انبوه‌ها نیستند، و چیزی را به اعضای تشکیل‌دهنده آن اضافه نمی‌کنند (تورادرسن^۱، ۲۰۰۶).

فردگرایی نئوکلاسیکی سرانجام به حذف واژه سیاسی از سر اقتصاد سیاسی انجامید. توماس کوپر در این زمینه گفته است: «اقتصاد سیاسی»، مترادف اقتصاد خصوصی همه افراد است لذا «سیاست» در آن جزء پراهمیتی نیست. ابهانه است تصور کنیم اجتماع چیزی متفاوت از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند (لیست، ۱۳۷۹: ۲۰۶). فردیک لیست نیز علت اعتقاد اسمیت به حداکثر شدن منافع اجتماع در پی آزادی افراد برای دنبال نمودن نفع شخصی را همین عدم توجه به «سیاست» در اقتصاد سیاسی می‌دانست و معتقد بود: از آنجاکه ملت جمع افراد نیست این عقیده هم صحیح نخواهد بود (لیست، ۱۳۷۹: ۲۱۵ و ۲۱۶). سرانجام نیز این واژه توسط مارشال با «علم» جایگزین شد.

همچنین فردگرایی باعث می‌شود ماهیت و خصوصیات کار اجتماعی و اثرات تشكل نیروها و نتایج عالی پس از آن نادیده گرفته شود و عظمت و اهمیت نیروهایی که از طریق ملیت، اتحاد ملی و همکاری و هماهنگی قدرت‌های تولید ملی در اختیار افراد قرار می‌گیرد پوشانده شود. تنها یک «تئوری ارزش‌های» خشک‌والی لازم است تا اقتصاد ملی را این‌گونه تعریف نماید (لیست، ۱۳۷۹: ۳۷۵). ضمن آنکه فردگرایی منجر به دیده نشدن کشورها و ملت‌ها و هر آنچه به آن مرتبط است می‌شود: ملت‌هایی با زبان، ادبیات، مبدأ و تاریخ خاص خود، رسوم و عادات و قوانین، بنیادها و مؤسسات گوناگون، با ادعای استقلال، تکامل و استمرار بهسوی آینده و بالاخره با قلمروی مشخص. اجتماعی که از طریق هزاران قید و همبستگی فکری و انتفاعی در یک واحد مستقل و کامل قرار دارد و قوانین و حقوق خود را در داخل آن می‌شناسد و با قبول این خصوصیات در مقابل اجتماعات مشابه قرارگرفته است و موجودیت و استقلال خود را با نیروها و منابع خود حفظ می‌کند (لیست، ۱۳۷۹: ۲۱۵ و ۲۱۶).

همچنین براساس دیدگاه نئوکلاسیک اقتصاد علمی اثباتی است نه دستوری. طبق استدلال فریدمن، ساموئلsson و نردهاوس اختلاف‌نظرهای عمدۀ میان اقتصاددانان در عرصه‌های نرماتیو قرار دارد نه عرصه‌های پوزیتیو (کلاندر، ۱۳۸۶). لذا تحلیل و اثرگذاری بر هنجارهای اجتماعی و فرهنگی

^۱ Thordarson

را از حوزه دخالت اقتصاددانان خارج است (فرگوسن، ۱۳۸۵: ۳) و اقتصاد به چگونگی شکل‌گیری این فرهنگ و نظام ارزشی توجهی ندارد؛ چون علمی اثباتی است نه دستوری و هنجاری. در حقیقت آنها تلاش کردند به حذف صورت مسئله پردازند و گمان کردند با ادعای حذف اقتصاد هنجاری، می‌توان علمی جهان‌شمول عرضه کرد. درواقع ارتباط نزدیکی میان فردگرایی، اثبات‌گرایی و ادعای جهان‌شمول بودن و افتادن واژه «سیاسی» از ابتدای «اقتصاد سیاسی» وجود دارد. فردگرایی در کنار اثبات‌گرایی باعث می‌شود جدایی انسان از جهان پیرامونش اتفاق بیافتد. دراین صورت می‌توان از افراد سخن گفت بی‌آنکه به محیطی که به آن تعلق دارد توجه شود. اهمیت توجه به فرهنگ به معنای اهمیت توجه به جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند و در هوای آن نفس می‌کشد است. اگر فرهنگ اهمیت داشته باشد یعنی تنها فرد نیست که مهم است. واژه سیاست نیز به همین دلیل در کنار اقتصاد قرار داشته است و به قول جیمز استوارت «اقتصاد سیاسی در هر کشور ضرورتاً باید با کشورهای دیگر متفاوت باشد» (کلاندر، ۱۳۸۶).

اما فردگرایی و جدایی انسان از جهان به معنای عاری از «ارزش» یا هرگونه «بعد اخلاقی» بودن واقعیات است. بنابراین ارزش‌ها در حوزه انتخاب و تعهد فردی قرار می‌گیرند. لذا «شما باید» و «ارزشیابی اخلاقی از واقعیات» مورد قبول نیست. خوب یا بد بودن ناشی از داوری اخلاقی فرد است. این تمایل میان واقعیت و ارزش تأییدی است بر اندیشه استقلال اخلاقی فرد و ضمناً هم‌زیستی نظریه اخلاقی لیبرالی را با علم و اثبات‌گرایی میسر می‌کند (آربلاستر، ۱۳۹۱: ۲۸-۲۱).

در مورد سومین ویژگی اقتصاد نئوکلاسیک یعنی «تعادل» باید گفت دیدگاه نئوکلاسیک تحولات و تغییرات اقتصادی - اجتماعی در چارچوب الگوی «تعادل پایدار» مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد که براساس آن فرض شده که سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی نیز مانند جهان طبیعت از یک نظم و تعادل ایستای ابدی برخوردارند و «عدم تعادل‌ها» در آن اساساً جزئی، موقتی و زودگذر هستند. بنابراین هیچ نیازی به دستکاری و دخالت نیست و دخالت‌ها، به‌ویژه دخالت دولت خود منشأ اختلال‌های جدید نیز خواهد شد (مؤمنی، ۱۳۸۸). لذا براساس آموزه‌های اقتصاد مرسوم گرایش کلی همه واحدهای سیاسی-اقتصادی می‌باشد به سمت همگرایی باشد. اما اگر قرار بر این باشد که جهان به قاعده الگوی تعادل پایدار عمل کند، باید نیروهای موجود در دنیای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، عدم تعادل‌ها را برطرف کنند و اختلال‌ها را به حداقل برسانند. درنتیجه واحدهای سیاسی-اقتصادی موجود جهان به سمت همگونی و همگنی حرکت کنند (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۴۰). در این شرایط نوعی همگونی فرهنگی انتظار می‌رود و دیگر تفاوت‌های فرهنگی به حساب نخواهد آمد. بنابراین هرچند گفته می‌شود فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک به عنوان عاملی

مؤثر بر ترجیحات یا قیود در نظر گرفته شده است، اما مفروضات نئوکلاسیکی باعث شده که در این دیدگاه جایی برای تحلیل اثرات فرهنگی وجود نداشته باشد.

۳. فرهنگ در دیدگاه مکتب نهادی جدید

مکتب نهادی جدید نقش بسیار مهمی در توجه به فرهنگ و آثار اقتصادی آن داشته است. آنها فرهنگ را هم از نگاه خرد و هم از نگاه توسعه تحلیل کرده‌اند. از نظر اقتصاد نهادی جدید در سطح خرد فرهنگ به مثابه اولویت‌ها و محدودیت‌ها کاربرد دارد اما نهادگراییان پیوند تنگاتنگی میان اولویت‌ها و محدودیت‌ها ترسیم می‌کنند. از نظر آنها اولویت‌ها باید جنبه درونی یافته و جایگاه انگیزه‌ها یا محدودیت‌های کلی در رفتار را بیابند (بولز، ۱۹۹۸: ۷۹). همچنین فرهنگ به مثابه محدودیت‌ها تنها زمانی عمل می‌کند که از عادات فکری و رفتاری مشترک اشباع شده باشند (هاجسون، ۲۰۰۶: ۱۳۰). در حقیقت اقتصاددانان نهادگرای جدید ساختار فرهنگی و اجتماعی را برای تبیین نتایج اقتصادی بسیار مهم تلقی می‌کنند (استرام^۱، ۲۰۰۰). در این زمینه ویلیامسون «چهار سطح از تحلیل اجتماعی» را نام می‌برد که عبارت‌اند از سطح جاافتاده اجتماعی (شامل هنجارها، رسوم اخلاقیات، سنت‌ها و مذهب)، محیط نهادی، اعمال مدیریت و تدبیر امور، تخصیص منابع و اشتغال. در هریک از این چهار سطح به ترتیب این نظریات کاربرد دارد: نظریه اجتماعی، اقتصاد حقوق مالکیت/نظریه سیاسی اثباتی، اقتصاد هزینه مبادله و اقتصاد نئوکلاسیک/نظریه کارگزاری. او معتقد است قیود از بالا به پایین اثرگذار است و البته هر سطح بازخوردهایی - هرچند کم اثرتر - را نیز از سطوح زیرین خود دریافت می‌کند. بنابراین او اثر فرهنگ بر اقتصاد را بسیار پررنگ تلقی می‌کند و همچنین به تأثیرپذیری فرهنگ از اقتصاد اذعان دارد. او معتقد است اقتصاد نئوکلاسیک تنها با این ملاحظات کاربرد دارد (ویلیامسون، ۲۰۰۰).

همچنین اقتصاددانان نهادگرای جدید نحوه شکل‌گیری ترجیحات و ارتباط آن با سایر نهادها و نتایج اقتصادی را مورد تحلیل قرار می‌دهند. استرام در این زمینه می‌گوید: انگیزه‌ها از ساختار وضعیت (اجتماعی و اقتصادی) حاصل می‌شوند و تحت تأثیر انواع کالاهای موجود در آن در ترکیب با خصیصه‌های جامعه و قواعد به کاررفته برای تضمیم‌گیری درباره تخصیص، تولید، توزیع و مصرف آن کالاهای هستند. نهادگراییان جدید به جای در نظر گرفتن همه افراد به عنوان خودخواهان عقلایی، چگونگی پیدایش ترکیبی از کاربران معمول و خودخواهان عقلایی را تبیین می‌کند. در این نگرش هنجارهای اجتماعی ممکن است باعث شوند افراد در موقعیت‌های عینی مشابه به طور متفاوتی رفتار کنند که این رفتار منوط به میزان تبعیت آنها از یک هنجار (یا انحراف از آن) است (استرام، ۲۰۰۰).

^۱ ostrom

در حقیقت بسیاری از رفتارهای افراد بیش از آنکه سرچشمه عقلانی داشته باشند، از روی عادات صورت می‌پذیرند. این موضوع، توسط هاجسون (۱۹۹۸) نیز مورد تأکید قرار گرفته است. براساس بیان هاجسون، شواهد آماری موجود از اقتصاد آمریکا حاکی از آن است که نظریه مصرف دوزنبری که پرنقش عادات و پایداری رفتار مصرفی فرد تأکید دارد، انطباق بیشتری با واقعیت دارد» (مشهدی احمد، ۱۳۹۲). بنابراین در این دیدگاه فرهنگ از هر دو جنبه نهادهای سطح یک به مثابه محدودیت‌ها و نیز عوامل انگیزشی فراتر می‌رود (لیچت و همکاران، ۲۰۰۵: ۲۳۳).

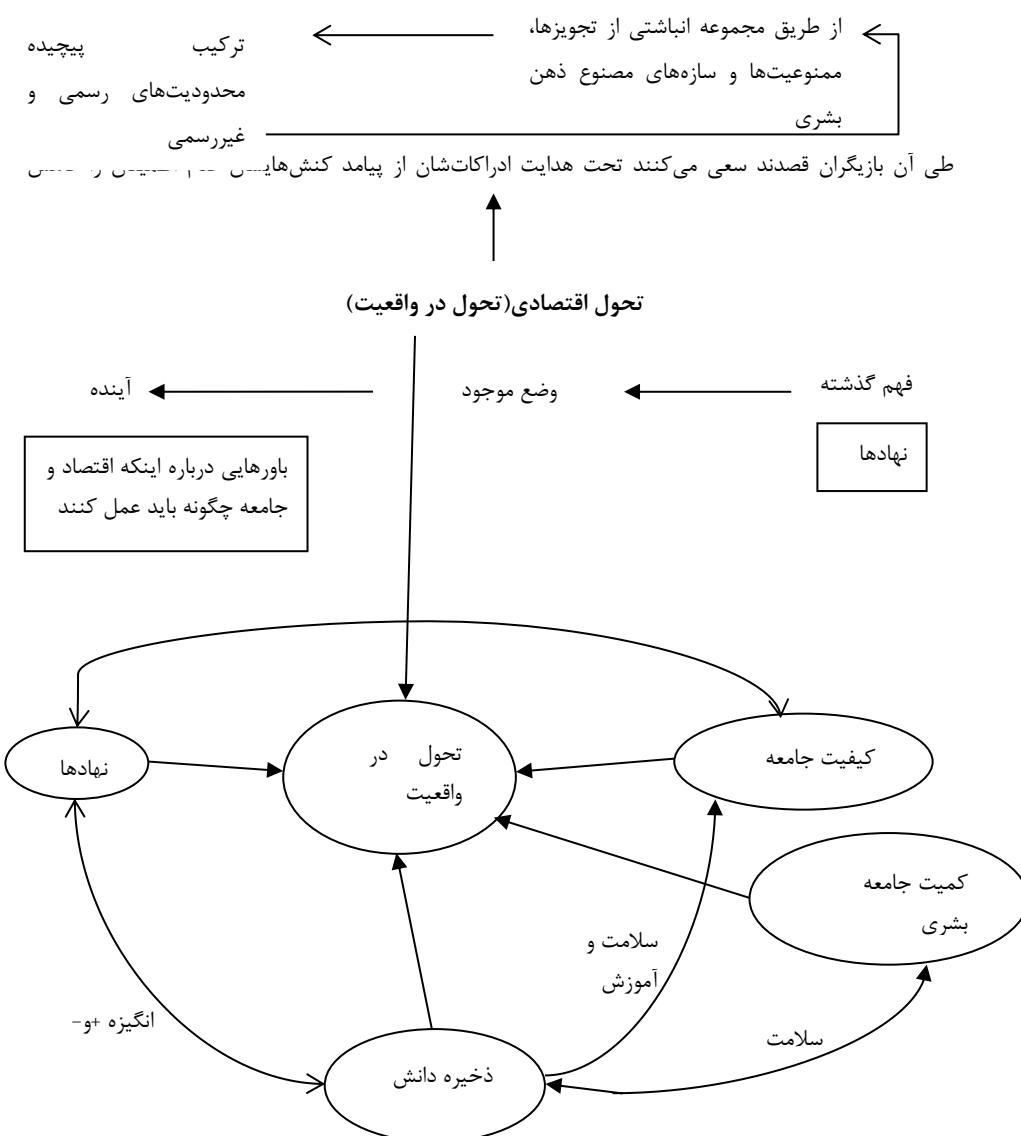
برخی اقتصاددانان نهادی جدید تحلیل‌های خود را در سطح توسعه بیان کرده‌اند. عجم اوغلو، رابینسون و چانگ معتقدند اثر اقتصاد بر فرهنگ بسیار پررنگ‌تر از اثر فرهنگ بر اقتصاد است. به عبارت دیگر تغییرات اقتصادی خود به خود تحولات فرهنگی را رقم می‌زنند. در این زمینه عجم اوغلو و رابینسون از فرهنگ ذیل عنوان نظریه‌هایی که جواب نمی‌دهند یاد می‌کنند. آنها در پاسخ به این سؤال که آیا فرضیه فرهنگ به فهم نابرابری جهانی کمک می‌کند پاسخ می‌دهند: «هم آری و هم خیر. آری به این معنا که هنجارهای اجتماعی که با فرهنگ درآمیخته‌اند دارای اهمیت بوده و به سختی قابل تغییرند. آنها همچنین از تفاوت‌های نهادی پشتیبانی می‌کنند. اما عمده‌تاً خیر؛ زیرا آن جنبه‌هایی از فرهنگ که معمولاً مورد تأکید قرار می‌گیرند (مانند دین، عرف ملی، ارزش‌های آفریقایی یا لاتین) برای فهم اینکه چگونه به اینجا رسیده‌ایم، اهمیت محوری ندارند. جنبه‌های دیگر فرهنگ از قبیل میزان اعتماد به یکدیگر یا قابلیت همکاری اگرچه مهم‌اند، اما عمده‌تاً برونداد نهاد هستند نه علتی مستقل». چانگ هم می‌گوید: «برای توسعه اقتصادی نیازمند یک «انقلاب فرهنگی» نیستیم. فرهنگ با توسعه اقتصادی تغییر می‌کند. فرهنگ هم علت و هم معلول توسعه است، اما تأثیر علی توسعه اقتصادی به مرتب قوی‌تر است. یعنی توسعه اقتصادی تا حد زیادی فرهنگی را می‌آفریند که بدان نیاز دارد (چنگ، ۱۳۹۲: ۷۰-۵۰).

داگلاس نورث مدل پیچیده‌تری را ارائه می‌کند. فرهنگ به عنوان یک متغیر اصلی با عنوان «نهادهای غیررسمی» در مدل نورث وارد شده است که قدرت توضیح دهنگی این مدل درباره رابطه میان فرهنگ و اقتصاد را افزایش داده است. نورث در کتاب «فهم فرایند تحول اقتصادی» پیچیدگی‌های فرآیند تحول اقتصادی و تعامل میان اقتصاد و فرهنگ از طرق گوناگون را نشان می‌دهد. بر طبق دیدگاه نورث انسانها فهمی از واقعیت یا محیط انسانی دارند که «باورها»ی آنها را تشکیل می‌دهد و تعیین‌کننده انتخاب‌های آنان است. یعنی باورها اهداف انسان‌ها و مسیر رسیدن به آن را تعیین می‌کند. استرام نیز در سطح خرد به این موضوع اشاره کرده بود. نورث ادامه می‌دهد باورهای جامعه از پیشرفت در علوم مختلف و افزایش ذخیره دانش بشری متأثر است. همچنین کمیت جامعه از بشری به لحاظ مسائل اجتماعی و ارتباطاتی که با خود به همراه دارد و کیفیت جامعه

بشری و تغییر در سرمایه اجتماعی بر نظام باورها اثرگذار هستند. نظام باور شکلدهنده نهادها و درواقع بازنمایی درونی نهادهای است. یعنی نهادها بازنمایی بیرونی نظام باورها هستند. نهادها انگیزه کسب دانش و ذخیره دانش را در جهات گوناگون فراهم می‌کنند. آنها می‌توانند انگیزه ذخیره دانش به منظور بهبود کمیت و کیفیت جامعه بشری و دستیابی به اخلاق و ارزش‌ها را ایجاد کنند و یا درست خلاف آن انگیزه ایجاد کنند. همچنین سازمان‌ها معنکس‌کننده فرصلهایی هستند که نهادها ایجاد می‌کنند، اگر چارچوب نهادی به دزدی و فعالیت‌های خلاف پاداش دهد، در این صورت سازمان‌ها در جهت خلافکاری و دزدی سامان می‌باشد و اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، سازمان‌هایی به وجود می‌آیند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج می‌کنند (نورث، ۱۳۹۶).

اما در این زمینه که رایطه میان نظام باور و نهادها چیست، می‌توان دیدگاه گریف و چانگ را مدنظر قرارداد. گریف می‌گوید اگر باورها و فرهنگ با استاد مکتب همراه نشوند، از بین می‌روند و گاه استاد مکتب بیش از نظام باورها پایدار مانده و در توسعه اثرگذار است (گریف، ۱۹۸۹). چانگ هم معتقد است ترغیب ایدئولوژیک به تنها یک کافی نیست و باید با تغییراتی در سیاست و نهادها همراه شود تا رفتارهای مطلوب بتواند در درازمدت پایدار بماند، بهنحوی که به ویژگی‌های فرهنگی تبدیل شود. آنگاه دور مفیدی می‌تواند میان بین توسعه اقتصادی و ارزش‌های فرهنگی ایجاد شود (چانگ، ۱۳۹۲: ۷۰-۵۰). مطلبی که استرام هم به آن اشاره دارد. استرام که در سطح خرد بحث می‌کند می‌گوید هنجارها بدون ضمانت اجرایی بیرونی بهزودی از بین می‌روند، درحالی که ضمانت اجرایی قوی گاه جایگزین هنجارهای اجتماعی می‌شود (استرام، ۲۰۰۰).

تحول اقتصادی نتیجه حرکت از وضع موجود به وضع آینده است. وضع مطلوب آینده توسط نظام باورها ترسیم می‌شود. اما فهم از واقعیت ناکامل است و عدم اطمینان وجود دارد. یکی از دلایل وجود عدم اطمینان تحول بی‌پایان جامعه است. تحولی که بر پایه تحول در کمیت و کیفیت جمعیت، تحول در دانش و تحول در نهادها قرار دارد. تحول اقتصادی به معنای تغییری است که طی آن بازیگران قصدمند تلاش می‌کنند تحت هدایت ادراکات‌شان از پیامد کنش‌هایشان عدم اطمینان را برای رسیدن به اهداف کاهش دهنند. آنها این کار را از طریق مجموعه انباشتی از تجویزهای ممنوعیت‌ها و سازهای مصنوع ذهن بشری انجام می‌دهند (نورث، ۱۳۹۶). نهادها به دو صورت نهادهای رسمی و نهادهای غیررسمی وجود دارند. نهادهای غیررسمی همان فرهنگ جامعه است. نهادها عامل اصلی واستگی به مسیر به شمار می‌آیند به‌این ترتیب که سیاست‌هایی که تدوین می‌شوند تا جامعه را به اهداف موردنظر خود برسانند، به علت وجود این نهادها قادر نخواهند بود به اهداف خود برسند (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۱).



شکل ۱. ارتباط میان فرهنگ، اقتصاد و سایر مؤلفه‌ها با استفاده از نورث (۱۳۹۶)

منبع: یافته‌های تحقیق

بنابراین اقتصاددانان نهادگرا توانسته‌اند تحلیل‌های بهتری درزمنیه‌ی ارتباط فرهنگ و اقتصاد فراهم کنند و پیچیدگی این ارتباط را بهتر درک کنند. مقایسه دو دیدگاه در بخش بعد بهتر می‌تواند زوایای هریک را روشن کند.

۴. مقایسه تطبیقی دو مکتب

در این قسمت مقایسه میان دو مکتب را در چند محور موردنظر قرار می‌دهیم. در محور اول باید گفت در مکتب نئوکلاسیک که یک مدل اقتصاد خرد است، نویسنده‌گان مختلف فرهنگ را به عنوان منبعی برای ترجیحات یا محدودیت در نظر گرفته‌اند. البته همین میزان توجه به فرهنگ پیش از این وجود نداشت و در اثر نارضایتی از نتایج رویکرد نئوکلاسیک به وجود آمد. تلاش اقتصاددانان نهادگرا در روش ساختن اثر نهادها بر ترجیحات و محدودیت‌ها مؤثرترین علت بوده است. دیونگ معتقد است: «می‌توان رویکرد فرهنگ بهمثابه محدودیت را زاده اقتصاد نهادی جدید تلقی کرد. چراکه در این دیدگاه نهادها با اعمال محدودیت بر رفتار انسان کنش‌های افراد را ممکن می‌سازند». همچنین طبق نظر ویلیامسون فرهنگ را می‌توان عامل طرح ارزش‌ها و باورها قلمداد کرد. این ارزش‌ها و باورها بر ماهیت ادراک و طراحی نهادها و اهداف اعمال اقتصادی تأثیرگذارند. با این اوصاف فرهنگ به شکل مستقیم و غیرمستقیم (از طریق نهادها) بر رفتار اقتصادی و نتیجه فرآیندهای اقتصادی تأثیرگذار خواهد بود (دیونگ، ۱۳۹۰؛ ۱۶۸). البته اقتصاد نئوکلاسیک حتی در این سطح از تحلیل رابطه میان انگیزه‌ها و ترجیحات با محدودیت‌ها را در نظر ندارد؛ درحالی که مکتب نهادی هم از این پیوندها-هرچند به صورت محدود- غافل نیست و هم به این نکته اشاره می‌کند که اولویت‌ها و محدودیت‌ها باید درونی شوند تا عمل کنند. ضمناً این رویکرد مکمل یا جایگزین بودن فرهنگ و قوانین را مطرح می‌سازد.

همچنین بسیاری از کسانی که رویکرد فرهنگ بهمثابه اولویت‌ها را پذیرفتند، حتی اگر به بررسی نحوه شکل‌گیری اولویت‌ها (ارزش‌ها) نپردازند، آشکارا یا ضمنی فرض را بر این می‌گذارند که ترجیحات و اولویت‌ها درون‌زا هستند که با رویکرد اقتصاد نئوکلاسیک تفاوت دارد (دیونگ، ۱۳۹۰، ۱۶۰).

محور دوم این است که حتی این سطح از تحلیل فرهنگ در مکتب نئوکلاسیک بی‌معناست و با سایر اعتقادات این مکتب در تضاد قرار دارد. «فردگرایی روش‌شناختی» اقتصاد مرسوم و فرض «عقلانیت کامل»، مانعی در برابر انتخاب از روی عادات و فرهنگ محسوب می‌شود. درحالی که در اقتصاد نهادی فرض «عقلانیت محدود» پذیرفته شده است. همچنین در اقتصاد نئوکلاسیک عقلانیت به حداقل سازی منافع مرتبط است، اما در اقتصاد نهادی جدید به عناصر احساسی^۱، رویه‌ای^۲ و منطق خلاقانه^۳ که فرآیند

¹ emotional

² procedural

³ Creative logic

تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار می‌دهد ارتباط دارد. لذا مکتب نئوکلاسیک علم اقتصادی را به شیوه تفکر سازمان یافته پیوند می‌دهد، که در سطح خرد به عنوان انتخاب منطقی^۱ و در سطح کلان به عنوان انتظارات عقلایی^۲ مطرح می‌شود. در حالی که اقتصاد نهادی جدید علم اقتصاد را به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی پیوند می‌دهد. همچنین در اقتصاد نئوکلاسیک هدف حداکثرسازی منافع است؛ اما در اقتصاد نهادی جدید انگیزه انسان جدا از افزایش منافع، دنبال کردن گروهی از نیازهای^۳ و خواسته‌های^۴ انسانی نیز هست. اقتصاد نئوکلاسیک یک فرد را کاملاً آگاه نسبت به واقعیت از یک دیدگاه شناختی در نظر می‌گیرد؛ در مقابل اقتصاد نهادی جدید فرد را با ویژگی‌های شناختی محیطی و توانایی‌های خلاقانه در نظر می‌گیرد (پتراکیس، ۲۰۱۴). تمام این‌ها نقاط قوت اقتصاد نهادی در پرداختن به فرهنگ به عنوان عاملی در تعیین ترجیحات افراد و رد امکان‌پذیری تحلیل نئوکلاسیکی در این زمینه است.

محور سوم این است که بر طبق مکتب اقتصادی نئوکلاسیک، اقتصاد علمی پوزیتیو است. اقتصاد نئوکلاسیک از اختلاف‌نظرها در مسائل هنجری دور است. اما این ادعای درستی نیست و موفقیت اقتصاد بازار هم به وجود ارزش‌هایی چون فردگاری وابسته است. در این زمینه اقتصاددانان نهادگرا تلاش کرده‌اند تا مبانی ارزشی و فرهنگی، حقوقی، روانشناسی و ... ای را که اقتصاد نئوکلاسیک بر آن بنا شده است بیان کنند؛ بر خی از آها -مانند روش‌شناسی لذت-درد بنتام- را منسخ و مردود اعلام کنند؛ و برخی دیگر را شرایط لازم برای استفاده و کاربرد مدل نئوکلاسیک قلمداد نمایند. اقتصاددانان نهادگرا مانند ویلیامسون و نورث تلاش کرده‌اند تا نشان دهند در صورت وجود کدام‌یک از شرایط نهادی چارچوب نئوکلاسیکی قابل استفاده خواهد بود.

محور چهارم این است که طبق محور قبل در اقتصاد نئوکلاسیک سیاست از نظریه اقتصادی جداست و اقتصاد علمی جهان‌شمول به حساب می‌آید. انتخاب اقتصاد نئوکلاسیک در این زمینه حذف صورت مسئله یعنی حذف بخش هنجری اقتصاد بوده است؛ غافل از اینکه سخن نگفتن از فرهنگ و مسائل ارزشی مانع از اثرگذاری آنها در واقعیت نخواهد بود. این در حالی که است که عینیت و بی‌طرفی نه با اهتزاز از ارزش داوری بلکه با ارائه پاسخی روشن به این پرسش حاصل می‌شود که توصیه سیاستی بر چه ارزش داوری‌هایی تکیه کرده است (کلاندر، ۲۰۰۱). اما اقتصاد نهادی جدید تلاش کرده است تا به جای حذف بخشی از عوامل تأثیرگذار بر اقتصاد مانند فرهنگ، مدلی را برای تحلیل این عوامل ارائه نماید. اقتصاد نهادگرا سیاست‌های اقتصادی را در پیوند با نظریه و نظریه را متاثر از نظام فلسفی و ارزشی

¹ Rational choice

² Rational expectations

³ needs

⁴ wishes

هر مکتب می‌داند. لذا ادعای جهان‌شمولی در نظریه‌ها را رد می‌کند و به این جهت هم قابلیت توجه به فرهنگ را در تحلیل‌های خود دارد.

محور ششم این است که اقتصاد نهادی جدید دارای ویژگی‌هایی است که قدرت تحلیل و توضیح دهنده‌گی آن نسبت به فرهنگ و سایر مسائل اجتماعی را افزایش داده است. برای مثال:

۱- هرچند این واقعیت مورد قبول رویکردهای مختلف است که توسعه اقتصادی نیازمند تحول در

ساختار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است، اما اقتصاد نهادگرایی جدید تغییر در کلیه ارکان جامعه را فرآیندی درهم‌تینیده و در یک فرآیند بی‌پایان تحول مشاهده می‌کند؛ نه اینکه رابطه یک‌سویه‌ای را در نظر بگیرد و تغییر اقتصادی یا فرهنگی را مهم‌تر و مقدم در نظر بگیرد. لذا قادر است تبیین بهتری از آثار آنها بر یکدیگر داشته باشد. در این زمینه نورث آثار پیچیده فرهنگ و باورها، نهادهای رسمی، دانش، کمیت و کیفیت جمعیت و ... را بر تحول اقتصادی مدل‌سازی کرده است.

۲- اقتصاد نهادی جدید می‌تواند به طور روشمند چگونگی اثرگذاری تاریخ بر حال و آینده را

نشان دهد. مهم‌ترین مفهومی که توسط نهادگرایان در این زمینه به دانش اقتصادی اضافه شد مفهوم وا استگی به مسیر طی شده است که از طریق آن ضمن نقد الگوی تعادل پایدار و تمرکز بر تعادل‌های لحظه‌ای، پیچیدگی رفتار اقتصادی و خصلت فرا رشته‌ای نیروهایی که در طول زمان بر عملکرد اقتصاد اثر می‌گذارند را نمایان خواهد ساخت (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۵۲-۵۱).

۳- در این مکتب به درهم تبیین شدید سیاست و اقتصاد و تأثیرات متقابل، گسترده و عمیق آنها تأکید شده است. موضوع حل و فصل تخصیص و توزیع منابع برای صاحبان قدرت، چانه‌زنی است. هر تغییر نهادی به معنی برهم زدن منافع گروه‌هایی است که از نهادهای پیشین منتفع می‌شده‌اند و بنابراین بدیهی است که زیان دیدگان با تغییر نهادها مخالفت خواهند کرد. به عبارت دیگر تغییر و تحول فرهنگی ناگزیر از ورود مؤلفه‌های عرصه قدرت به تحلیل است که اقتصاد نهادگرایی جدید امکان آن را به وجود آورده است (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۲۵).

۴- اقتصاد نهادی جدید با در نظر گرفتن رابطه میان نهادهای رسمی و فرهنگ و همچنین تفکیک فرهنگ به فرهنگ دیرپا و یا زود تغییر کننده؛ باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها و ...؛ تولیدی و یا ضد تولیدی و رانتی و ... توانسته است آثار متفاوتی برای هریک از اینها در نظر بگیرد.

جدول ۱. مقایسه تطبیقی مکتب نئوکلاسیک و نهادی جدید در ارتباط با فرهنگ

مکتب نهادی	مکتب نئوکلاسیک
فرهنگ را می‌توان به صورت عاملی در شکل‌گیری ترجیحات یا محدودیت‌ها و یا جزء پسماند در نظر گرفت.	فرهنگ را می‌توان به صورت عاملی در تحلیل‌ها در سطح خرد و توسعه انجام می‌شود.
هدف دست‌یابی به مجموعه‌ای از اهداف شخصی در کنار نیازها و خواسته‌های انسانی است.	هدف حداکثرسازی مطلوبیت شخصی (منافع شخصی) است.
انگیزه یک موتور جستجو برای نیازهای و خواسته‌های مختلف است.	انگیزه اصلی حداکثرسازی است.
علم اقتصاد را به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی پیوند می‌دهد.	علم اقتصادی را به شیوه تفکر سازمان یافته پیوند می‌دهد، که در سطح خرد به عنوان انتخاب منطقی و در سطح کلان به عنوان انتظارات عقلایی مطرح می‌شود.
از بخش هنگاری اقتصاد چشم‌پوشی نمی‌شود و تلاش در ارائه مدل‌هایی برای توضیح رابطه مسائل هنگاری با اقتصاد صورت می‌گیرد.	اقتصاد علمی پوزیتیو است. نیاز به توضیح سایر متغیرهای توضیحی پنهانی، که اندازه‌گیری آنها سخت است، وجود ندارد.
سیاست‌های اقتصادی بر مبنای نظریه اقتصادی و آن هم بر مبنای مکتب اقتصادی قرار دارد. هر مکتب بر نظام فلسفی خاصی بنانهاده شده.	سیاست از نظریه اقتصادی جداست.
بافت نهادی و فرهنگی در روند تصمیم‌گیری اثرگذار است و اقتصاد علمی جهان‌شمول نیست.	اقتصاد علمی جهان‌شمول است.

منبع: یافته‌های تحقیق

۵. تحلیل، نتیجه‌گیری و توصیه‌های سیاستی

اقتصاد نئوکلاسیک که تا مدتی پیش تحلیل فرهنگ را خارج از حیطه علم اقتصاد می‌دانست، اکنون ادعای لحاظ فرهنگ در مدل‌های خود به صورت عاملی در شکل‌دهی ترجیحات، محدودیت‌ها و جزء پسماند را دارد. هرچند اهمیت تحلیل فرهنگ بسیار بیشتر از این نگاه ساده است، بالین حال آنچه در این مقاله مورد تأکید قرار گرفته است این است که مفروضات اقتصاد نئوکلاسیک با همین مدل ساده لحاظ فرهنگ نیز ناهمخوان است. با توجه به اهمیت سیستم قیمت‌های نسبی در شکل‌دهی به

فرهنگ دیگر جایی برای تحلیل فرهنگ باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن فروضی چون ترجیحات بروزنزا، فردگرایی روش‌شناختی، عقلانیت کامل، عینیت و اثبات‌گرایی، جهان‌شمولی و جدایی سیاست از نظریه و همه و همه گویای بی‌اهمیت بودن فرهنگ در تحلیل‌های اقتصادی است.

این درحالی است که مکتب نهادی جدید با نقد جدی این فروض اشکالات مکتب نئوکلاسیک را ندارد و بنابراین قادر است تحلیل فرهنگ را نیز در مدل‌های خود بگنجاند. هرچند مکتب نهادی جدید خود را نه روبروی نئوکلاسیک بلکه مکمل آن می‌بیند اما فروض عقلانیت محدود، توجه به نیازها و خواسته‌های انسانی در کنار اهداف شخصی، ارتباط سیاست با هنجارها، جهان‌شمول نبودن و اهمیت تحلیل‌های تاریخی و بومی، توجه بخش هنجاری و حتی مبانی ارزشی و نهادی موردنیاز برای به کاربرست مدل‌های نئوکلاسیکی، انجام تحلیل‌های توسعه در کنار تحلیل‌های خرد، پیوند علم اقتصاد به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی، ارائه یک نگرش روشن‌مند برای مطالعه اثرگذاری تاریخ بر حال و آینده، توجه به اثر فرهنگ در ایجاد وابستگی به مسیر، توجه به مؤلفه قدرت در تداوم فرهنگ و آن را از مکتب نئوکلاسیک تمایز کرده و امکان ارائه تحلیل‌هایی جامع‌تر و پیچیده‌تر را برای آن فراهم می‌سازد. در این زمینه اقتصاددانان نهادگرا هریک به‌گونه‌ای به اثر متقابل فرهنگ و اقتصاد توجه کرده‌اند و نگاه آنها باهم متفاوت است. البته درنهایت می‌توان اشتراکی در این دیدگاه‌ها مشاهده کرد.

درنظرگرفتن روابط پیچیده‌ای میان فرهنگ و اقتصاد در سیاست‌گذاری اقتصادی بسیار مهم است. سیاست‌گذار اگر به ارتباط میان فرهنگ و نهادها توجه نداشته باشد اولاً آین‌ها را دو حوزه جدا در نظر می‌گیرد و از آثار آنها بر هم غافل می‌ماند. لذا نمی‌تواند تحلیل درستی از وضع موجود جامعه ارائه دهد. در ثانی در ترسیم شرایط مطلوب و دستیابی به اهداف خود ناکام می‌ماند چراکه تلاش می‌کند از طریق سیاست‌های به ادعا جهان‌شمول به اهداف خود دست یابد درحالی که با مشکلات مربوط به اثر پیوند و عناصر وابستگی به مسیر و قدرت مواجه می‌شود. نکته دیگر آن است که رابطه میان فرهنگ و قوانین یعنی نهادهای رسمی و غیررسمی کمتر مورد توجه قرار گرفته و زوایای بسیاری از آن پوشیده مانده است که امید است پژوهش‌های آتی آن را مدنظر داشته باشند.

منابع

۱. ابریشمی، حمید، ۱۳۹۲، حمید پاداش و بهروز احمدی حديد، «مبانی و اصول اقتصاد اخلاقی»، نشر نور علم
۲. چنگ، ها.جون، ۱۳۹۲، نیکوکاران نابکار: افسانه‌ی تجارت خارجی آزاد و تاریخچه‌ی پنهان سرمایه‌داری، ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی، میرمحمد نبوی، کتاب آمه
۳. خادم علیزاده امیر، سلیمانزاده آیدیشه رامینه. مطالعه تطبیقی معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی و اقتصاد نهادگرای جدید. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۷؛ دوره ۷، شماره ۲۲، صص: ۲۵-۷
۴. خیری دوست، زهرا، نصیری بهاره، ۱۳۹۴، مقایسه تطبیقی شاخص‌های توسعه زنان در ایران و کشورهای همسایه آن، پژوهشنامه زنان، بهار و تابستان، دوره ۶، شماره ۱ ویژه نامه: ۴۷-۶۵
۵. دادگر، بدهله، ۱۳۸۹، تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)، چاپ دوم، قم، انتشارات دانشگاه مفید، پاییز
۶. دارون عجم‌اولو و جیمز‌ای.رابینسون، ۱۳۹۳، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ترجمه: محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور روان‌سازی و مقابله با متن: سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، انتشارات روزنی
۷. دیونگ، الکه، ۱۳۹۰، فرهنگ و اقتصاد، انتشارات ققنوس
۸. دیوید کلاندر، ۱۳۸۶، هنر علم اقتصاد در بوته فراموشی، ترجمه محمد مالجو، اقتصاد سیاسی، سال دوم، شماره ۵ و ۶
۹. رستم‌زاده پرویز، پناهی مجتبی. نقش اخلاقی و عملکرد دولت در برنامه پنجم توسعه کشور. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۵؛ دوره ۵، شماره ۱۵، صص ۱۰۹-۱۳۷
۱۰. عسگری محمدمهردی، عنان‌پور مجید. نفع شخصی در رفتار تولیدکننده براساس نظریه اقتصاد اسلامی. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۳؛ دوره ۳، شماره ۶، صص ۱۰۲-۱۰۱
۱۱. فرگوسن، چارلز، ۱۳۸۵، نظریه‌ی اقتصاد خرد، ترجمه محمود روزبهان، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۲. لفت ویچ، ریچارد.اچ، ۱۳۸۷، سیستم قیمت‌ها و تخصیص منابع تولیدی، ترجمه میرنظام سجادی؛ ناشر: دانشگاه علامه طباطبائی چاپ دهم
۱۳. مؤمنی، فرشاد، ۱۳۸۸، منافع فردی و جمعی در فرآیند تعديل ساختاری، فصلنامه مفید، شماره

۱۴. متولی، محمود، سمیه توحیدلو، علی نیکونسبتی، ۱۳۹۲، باورها و عملکرد اقتصادی: بررسی تطبیقی آرای نورث و وبر، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه، دوره ۱۸، شماره ۲ - تابستان ۸۱-۹۸
۱۵. مشهدی احمد، محمود، ۱۳۹۲، "معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا - نگاهی به اختلافات موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی." پژوهشنامه اقتصادی ۱۳، ۴۸ (۱۳۹۲): ۴۹-۷۷.
۱۶. مصطفوی، سیدمحمدحسن؛ ۱۳۸۹، اقتصاد، توسعه و اخلاق، راهبرد توسعه تابستان ۱۳۸۹ - شماره ۲۲: ۲۸۶ تا ۳۰۶
۱۷. ناظمان، حمید؛ ۱۳۷۵، چگونه علم اقتصاد علم شد، دین و ارتباطات، شماره ۳، بهار
۱۸. نورث، داگلاس سی، ۲۰۰۰، اقتصاد نهادی جدید و توسعه جهان سوم، در «نهادها و توسعه» ترجمه محمود متولی، مصطفی سمیعی نسب، علی نیکونسبتی، ۱۳۹۵، ، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ دوم
۱۹. نورث، داگلاس سی، ۱۳۷۷، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
۲۰. نورث، داگلاس، ۱۳۹۶، فهم فرآیند تحول اقتصادی، ترجمه میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضیزاده، نشر نهادگرا.
۲۱. هانت، دیانا، ۱۳۷۶، نظریه‌های اقتصاد توسعه، تحلیلی از الگوهای رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد(ارمکی)، نشر نی
۲۲. الوی، جیمز، ۱۳۸۴، تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی، ترجمه علی نعمتی، مجله اقتصاد اسلامی، شماره ۱۹۵
۲۳. ویلیامسون، الیور.ای، ۲۰۰۰، اقتصاد نهادی جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو، در «نهادها و توسعه» ترجمه محمود متولی، مصطفی سمیعی نسب، علی نیکونسبتی، ۱۳۹۵، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ دوم
۲۴. یوئنگرت اندرم ام، ۱۳۸۶، تمایز اثباتی - هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت - ارزش، فصلنامه اقتصاد اسلامی، تابستان ۱۳۸۶، دوره ۷، شماره ۲۶: ۱۸۰-۱۴۹
25. Ashraf ,Quamrul & Oded Galor, 2011. "Cultural Diversity, Geographical Isolation, and the Origin of the Wealth of Nations," Department of Economics Working Papers 2011-15, Department of Economics, Williams College

26. Bakas, D., Kostis, P., & Petrakis, P. (2020). Culture and labour productivity: An empirical investigation. *Economic Modelling*, 85, 233-243.
27. Barber, William J. "Reconfigurations in Americ Economics: A General Practitioner's Perspective," *Daedalus* 126, 1 (1997).
28. Bauer , Peter T.and Basil S. Yamey,1957, *The Economics of Under-Developed Countries*, University of Chicago Press.
29. Bjornskov, C., Meon, P.G., 2015. The Productivity of Trust, vol. 70. *World Development*, pp. 317–331.*Econ.* 12 (6), 46–56.
30. Bucci ,Alberto , Giovanna Segre,2011, Culture and human capital in a two-sector endogenous growth model, *Research in Economics* 65(4):279- 293 · December 2011 DOI: 10.1016/j.rie.2010.11.006 · Source: RePEc
31. Clark G (1988) Economists in search of culture: the unspeakable in pursuit of the inedible? *Hist Meth* 21:161–164
32. Coase Ronald H , 1937, The nature of the firm, *economica*, a(16): 386-405
33. Cox, P.L., Friedman, B.A., Tribunella, T., 2011. Relationships among cultural dimensions, national gross domestic product, and environmental sustainability. *J. Appl. Bus.*
34. Daly GG ,1998,Entrepreneurship and business culture in Japan and the U.S. *Jpn World Econ* 10:487–494
35. De Jong E ,2009, Culture and economics: On values, economics and international business.
36. Doepke, Matthias, Fabrizio Zilibotti,2013,Culture, Entrepreneurship, and Growth, with. Chapter 1 in *HANDBOOK OF ECONOMIC GROWTH*, VOL. 2, December 2013.
37. Dore R ,1990, Reflections on culture and social change. In: Gereffi G, Wyman DL (eds)
38. Douglass C. North, 1990. "A Transaction Cost Theory of Politics," *Journal of Theoretical Politics*, , vol. 2(4), pages 355-367, October.
39. Douglass C. North, 1991. "Institutions," *Journal of Economic Perspectives*, American Economic Association, vol. 5(1), pages 97-112, Winter.
40. Drakopoulos, S.A. "Origins and Development of the trend Towards Value-Free Economics" *Journal of the History of Economic Thought* 19,2.
41. Elinor Ostrom, 2000. "Collective Action and the Evolution of Social Norms," *Journal of Economic Perspectives*, American Economic Association, vol. 14(3), pages 137-158, Summer.
42. Fang, Z., Xu, X., Grant, L.W., Stronge, J.H., Ward, T.J., 2016. 'National culture, creativity, and productivity: what's the relationship with student achievement?'. *Creativ. Res. J.* 28 (4), 395–406.
43. Fernandez R, Fogli A ,2007, Culture: an empirical investigation of beliefs work and fertility. Unpublished Manuscript.

- 44.Friedman Milton , 1953, Essays in Positive Economics, University of Chicago Press- Business & Economics
- 45.Fu,Rong, Ting Zuo and Eamon Lenihan,2011, Discourses matter:Chinese Ethnic Minitories in Sustainable Development. Sustainable Development19(6):359-368.
- 46.Galor Oded and Omer Moav, 2002, "Natural Selection and the Origin of Economic Growth," Quarterly Journal of Economics, 117, 1133-1192 (November)
- 47.Ginny ,Seung Choi & Virgil Henry Storr, 2019. "A culture of rent seeking," Public Choice, Springer, vol. 181(1), pages 101-126, October.
- 48.Ginny Seung Choi & Virgil Henry Storr, 2018. "Market institutions and the evolution of culture," Evolutionary and Institutional Economics Review, Springer, vol. 15(2), pages 243-265, December
- 49.Greif ,Avner ,1989, Reputation and Coalitions in Medieval Trade: Evidence on the Maghribi Traders, The Journal of Economic History, 1989, vol. 49, issue 04, 857-882
- 50.Hall, Robert E. and Charles Jones ,1999, Why do Some Countries Produce So Much More Output Per Worker than Others?,The Quarterly Journal of Economics, vol. 114, issue 1, 83-116
- 51.Hodgson Geoffrey M , 2006, What Are Institutions? Journal of Economic Issues, XL, (1).
- 52.Hodgson, Geoffrey M ,1998,, The Approach of Institutional Economics, Journal of Economic Literature, Vol. XXXVI.
- 53.Hodgson, Geoffrey M ,2000, What is the Essence of Institutional Economics? Journal of Economic Issues, Vol. XXXIV, No.2.
- 54.Hofstede G ,2001, Culture's consequences: comparing values, behaviors, institutions and organizations across nations. Sage Publications, Beverly Hills, CA
- 55.Hutchison, T. W. 1978," on Revolutions and Progress in Economic Knowledge", Cambridge: Cambridge Univercity Press.
- 56.Inglehart R (1997) Modernization and postmodernization: Cultural, economic and political change in 43 Societies. Princeton University Press, Princeton, NJ
- 57.José Fernández-Serrano , Vanessa Berbegal , Francisco Velasco , Alfonso Expósito, 2018. "Efficient entrepreneurial culture: a cross-country analysis of developed countries," International Entrepreneurship and Management Journal, Springer, vol. 14(1), pages 105-127, March.
- 58.Kreps, M. David,1997, "Economics: the Cuttent Position," Daedalus 126, 1
- 59.Kwok ,Chuck CY and Solomon Tadesse,2006, National culture and financial systems, Journal of International Business Studies (2006) 37, 227–247. doi:10.1057/palgrave.jibs.8400188

60. Lincoln J, Olson J, Hanada M ,1978, Cultural effects on organizational structure: the case of Japanese firms in the United States. *Am Sociol Rev* 43(6):829–847
61. Maridal, J. Haavard, 2013. "Cultural impact on national economic growth," *Journal of Behavioral and Experimental Economics* (formerly *The Journal of Socio-Economics*), Elsevier, vol. 47(C), pages 136-146
62. Marini ,Matteo,2004, Cultural evolution and economic growth: a theoretical hypothesis with some empirical evidence, *The Journal of Socio-Economics* Volume 33, Issue 6, December, Pages 765-784
63. Marshall, Alfred, 1925, "The Present Position of Economics," in "Memorials of Alfred Marshall", ed. A. C. Pigou ,London: Macmillan Publishing company.
64. North, Douglass C, 1994. "Economic Performance through Time," *American Economic Review*, American Economic Association, vol. 84(3), pages 359-368, June
65. Petrakis, Panagiotis E.,2014, Culture, Growth and Economic Policy, Springer Heidelberg New York Dordrecht London
66. Ramos, P., Paiva, J.A., 2017. Dedication increases productivity: an analysis of the implementation of a dedicated medical team in the emergency department. *J. Emerg. Med.* 10 (1), 1–8.
67. Robbins ,Lionel,1935, An Essay on the Nature and Significance of Economic Science. , London,macmillan,
68. Solow, Robert M. , 1997, "Georgescu-Roegen versus Solow/Stiglitz". *Ecological Economics*. ScienceDirect. 22 (3): 267–68
69. Thordarson, Seveinbjorn, 2006," on Methodological Individualism", www. sveinbjorn.org.
70. Zhao, F., Sun, J., Devasagayam, R., & Clendenen, G. 2018. Effects of culture and financial literacy among Chinese-Americans on participating in financial services. *Journal of Financial Services Marketing*, 23(1), 62–75. doi:10.1057/s41264-018-0044-y

